

روش‌شناسی هجویری در تعریف و نقد اصطلاحات تصوف

علیرضا محمدی کله سر^۱

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهرکرد

(از ص ۱۴۹ تا ۱۶۸)

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۴/۱/۲۱، تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۴/۱۲/۲۲

چکیده

هجویری در تعاریف خود از مبانی و اصطلاحات تصوف، ضمن پابندی به سنت‌های پیشین از روشی خاص نیز بهره گرفته است که می‌تواند تفاوت‌های نگاه وی به این مقولات را توجیه کند. هدف این مقاله بررسی اصول روش‌شناختی هجویری به منظور تحلیل رویکرد وی در تعریف اصطلاحات تصوف است. مهم‌ترین اصول روش‌شناختی در کشف‌المحجوب عبارت از محوریت فنا و تأکید بر محدودیت‌های ذاتی بشری است. هجویری در بخش‌های مختلف تعریف، تفسیر، مقایسه و نقد اصطلاحات تصوف، با تکیه بر یکی از این اصول دیدگاه‌های خود را بیان کرده است. وی در تعریف اصطلاحات و در نقد کارآیی آنها، بیشتر بر اصل نخست؛ در نقد تعاریف دیگران، بیشتر بر اصل دوم و در مقایسه اصطلاحات، بر هر دو اصل تکیه می‌کند. اصول یاد شده به تأویل‌های هجویری از آیات، تمثیل‌ها و داستان‌واره‌ها نیز جهت می‌دهد. این اصول، ارتباطی معنایی را میان اصطلاحات تصوف در کشف‌المحجوب آشکار می‌کند و نگاه هجویری را در مرز دو وجه تعریف‌پذیری و تعریف‌ناپذیری اصطلاحات در نوسان نگاه می‌دارد.

واژه‌های کلیدی: هجویری، روش‌شناسی، اصطلاح‌شناسی، تصوف، فنا.

۱. مقدمه

به دنبال شکل‌گیری اصطلاحات تصوف، متونی نیز به منظور شرح و تعریف و تفسیر آنها نگاشته شد که بخش مهمی از میراث تصوف محسوب می‌شوند. با وجود شباهت‌های موجود میان نگاه متون و نویسندگان مختلف، گاه تفاوت‌هایی نیز بین آنها در تعریف این اصطلاحات می‌توان یافت که برخی از این تفاوت‌ها حاصل ویژگی‌های تاریخی یا مکتبی و عقیدتی آنهاست و برخی دیگر، نتیجه روش‌های گوناگون نویسندگان است. کشف‌المحجوب نیز همچون بسیاری دیگر از متون پیش و پس از خود، در پی شرح مبانی تصوف است، ولی نگاه انتقادی و تفسیری هجویری در کنار روش‌مندی شرح‌وی، تفاوت‌هایی آشکار بین او و دیگران در تقسیم‌بندی‌ها و تعاریف این اصطلاحات و اصول را در پی داشته است.

پیش از این، انصاری در مقاله‌ای روش هجویری را در تعریف و تقسیم‌بندی اصطلاحات تصوف و نقد و بررسی ارتباطات معنایی این اصطلاحات بررسی کرده است. وی با توجه به دسته‌بندی خودِ هجویری، در پی یافتن ارتباطات موجود میان اصطلاحات هر دسته بوده است. انصاری ارتباط بین اصطلاحات را در ذیل چهار عنوان اصلی «مکمل»، «متضاد»، «پوشا»، «مترادف» و انواع فرعی «قیاس تفضیلی»، «شبه‌ارتباطی»، «ارتباط مکمل تفضیلی»، «ارتباط متضاد تفضیلی»، «ارتباط مترادف تفضیلی» و «ارتباط نیمه مترادف تفضیلی» معرفی می‌کند (۱۳۸۹: ۹۶-۱۱۱). چنان‌که از مقاله یادشده برمی‌آید، نویسنده آن در دسته‌بندی و بیان ویژگی‌های هر گروه از اصطلاحات، به همان تقسیم‌بندی‌ها و شروح هجویری وفادار بوده و در کشف ارتباطات نیز بیشتر از اصطلاحات و مفاهیم معنی‌شناسی بهره برده است.

به نظر می‌رسد ارتباط بین اصطلاحات هجویری فراتر از تقسیمات و بیانات خود اوست؛ به همین دلیل در مقاله حاضر ضمن معرفی اصول روش‌شناختی هجویری، نقش این اصول در تعریف، شرح و تفسیر اصطلاحات تصوف و ارتباط بین آنها تحلیل خواهد شد؛ به عبارت دیگر، این نوشتار در پی معرفی مؤلفه‌های بنیادینی است که به تعاریف،

تفاسیر و داوری‌های هجویری جهت می‌دهند. هدف این مقاله تنها بررسی اصطلاحاتی است که هجویری علاوه بر تعریف، آنها را شرح و تفسیر نیز کرده است.

۲. مبانی روش‌شناختی

مبانی و بنیان‌های فکری موجود در ورای نظریه‌ها و مکاتب گوناگون، از سویی دلایل و معیارهای داوری‌ها، اظهارات و موضع‌گیری‌ها و از سوی دیگر، ارتباط بین پراکندگی ظاهری اندیشه‌های آنان را نمایان می‌کند. در همین زمینه، با مطالعه دقیق و نزدیک شرح‌ها و تفاسیر هجویری از مبانی نظری و اصطلاحات تصوف نیز می‌توان به دو اصل دست یافت که همچون مؤلفه‌هایی گفتمانی، به گزاره‌ها و داوری‌های وی جهت می‌دهند؛ از این‌رو، معرفی آنها برای دستیابی به روش‌شناسی وی در نقد و تفسیر تصوف مفید است.

۲-۱. محوریت فنا

با مطالعه متون تصوف، دو تلقی از فنا را می‌توان از یکدیگر بازشناخت: نخست، اصطلاحی عرفانی؛ دوم، مفهومی کلی و فراگیر. فنا به مثابه اصطلاح عرفانی، از مهم‌ترین اصطلاحات، مراحل یا مقامات سلوک است که در بسیاری از متون عرفانی در بابی جداگانه و معمولاً در برابر بقا تعریف شده است. برخی از این تعاریف، بر مفهوم اطاعت از امر خداوند تأکید دارند؛ مانند «شهود موافقات در مقام نیت و کردار» (کلابادی، ۱۹۹۴: ۹۴)، «انجام امور به موافقت و تحت امر خداوند و برای رضای خداوند» (همان، ۹۳) یا «فناي معصیت به بقای طاعت» (سراج طوسی، ۱۹۶۰: ۲۸۴). در برخی دیگر از تعاریف، فنا در معنای ترک یا تغییر حالت یا عادت در انسان به کار رفته است؛ مانند «فناي جهل به بقای علم» (همان: ۲۸۴) یا «هرکه بپرهیزد از افعال نکوهیده به زبان شریعت وی را گویند از شهوت خویش فانی گشت» (قشیری، ۱۳۸۵: ۱۰۷). اما مرسوم‌ترین تعاریف فنا در اندیشه عرفانی بر نیستی، رهایی و گذشتن از نفس در مرکز خود تأکید دارند؛ عباراتی همچون «فناي رؤیت اعمال بنده به بقای رؤیت عنایت خداوند» (سراج طوسی، ۱۹۶۰:

۲۸۴)، فنا شدن از «حظ خویش و بقا به حظ غیر» (کلابادی، ۱۹۹۴: ۹۳)، «غایب شدن از صفات بشری» (همان، ۹۵)، «غیبت از همه چیز» (همان، ۹۴) و غفلت از «نفس خویش و از خلق» (قشیری، ۱۳۸۵: ۱۰۸).

در کشف المحجوب و در نگاه مقاله حاضر به این کتاب، فنا فراتر از یک اصطلاح است و به آن به عنوان مفهومی که دربرگیرنده دیگر اصطلاحات است، توجه می‌شود. در این متن، فنا نه اصطلاحی در عرض دیگر اصطلاحات و مبانی و مقامات تصوف، بلکه اصطلاحی است فراگیر که افزون بر نقش مهمی که در شکل‌گیری معنای دیگر مفاهیم عرفانی دارد،^۱ در روش‌شناسی هجویری نیز جایگاهی ویژه دارد؛ از این‌رو، می‌توان آن را یکی از مؤلفه‌های گفتمانی و روش‌شناختی هجویری محسوب کرد. وی افزون بر اینکه در بخشی جداگانه فنا را شرح می‌دهد، در بخش‌های دیگر نیز به فراخور موضوع، ویژگی‌هایی از آن را برمی‌شمارد.

نخستین ویژگی فنا نزد هجویری، جهت‌گیری آن به سوی صفات بشری و آفات آن است. وی در بخش‌های مختلف بر این نکته تأکید می‌کند که مقصود از فنا، نیستی و تحول صفات است، نه ذات: «و مثال این [= فنا] چنان بود که هرچه اندر سلطان آتش افتد، قهر وی به صفت وی گردد ... اما این تصرف آتش اندر وصف آهن است و عین همان است، هرگز آهن آتش نگردد» (هجویری، ۱۳۸۴: ۳۶۴). تقابل بین عین و وصف در این بند، نشان از همین تأکید دارد.

محو اختیار انسان، یکی دیگر از ویژگی‌هایی است که هجویری در اشاره به فنا بر آن تأکید می‌کند: «روا باشد که دوستی از حق بر دل بنده سلطان گردد و به غلبه و افراط آن عقل و طبایع از آن عاجز گردند و امر وی از کسب وی ساقط گردد» (همان: ۳۷۵-۳۷۶). بحث محوری هجویری درباره مکاسب و مواهب متأثر از همین ویژگی فناست؛ زیرا نگاه هجویری در تمایز بین آنها، وجود یا عدم اختیار است.

در کشف المحجوب، فنا در مفهوم نیستی و رهایی از نفس، ویژگی‌ای دیگر نیز دارد که عبارت است از: رد آنچه به دعوی و اثبات هستی انسان مربوط می‌شود. این ویژگی تقابل‌هایی چون «حق» و «خلق» یا «اسم» و «رسم» را به همراه می‌آورد و اغلب در

بحث‌های آسیب‌شناختی هجویری دربارهٔ سنت تصوف نمایان می‌شود؛ مثلاً آنجا که وی با اشاره به تبدیل تصوف به اسمی بی‌رسم، اسم را نشانهٔ اراده و هستی می‌داند (همان: ۴۴) یا در انتقاد از ملامتیه، بر توجه به حق و روگردانی از خلق پای می‌فشارد (همان: ۹۲)؛ بنابراین در مقالهٔ حاضر، فنا همچون مفهومی فراگیر است که اصطلاحات زیادی را ذیل خود گرد می‌آورد.^۲ اضلاع این مفهوم نیز مواردی چون محو و نیستی، نابودی اختیار و اراده، گذر از ظواهر امور (اسامی، خلق، دنیا و...) هستند که برجستگی هر یک در مباحث و بخش‌های مختلف متفاوت است.

۲-۲. توجه به کاستی‌های ذاتی بشر

در آن سوی مفهوم فنا و نیستی، هجویری به انسان بودن انسان و محدودیت‌ها و ضعف‌های برآمده از آن انگشت می‌نهد. اگرچه سالک قادر است از ویژگی‌ها و صفات خود محو شود، مؤلفه‌های ذاتی بشری همچنان با وی همراه است. چنان‌که در بخش ۱-۲ گفته شد، هجویری این نکته را با تأکید چندباره بر فنا به معنای نابودی و تحول آفات صفات انسانی یادآوری می‌کند. وی در تقسیم حجاب‌ها به دو دستهٔ «رینی» و «غینی»، حیات دنیایی را حجابی می‌پندارد که انسان را از خداوند محجوب کرده است (همان: ۱۴). از نظر هجویری برخلاف حجاب‌های مادی، بشریت حجابی است که به هیچ روی برداشتنی نیست. وی در بحث از فقر و غنا، اطلاق صفت غنا بر انسان را روا نمی‌داند؛ زیرا «وجود بشریت عین نیاز باشد و علامت حدث عین احتیاج» (همان: ۳۴). این نیازمندی هیچ‌گاه رفع‌شدنی نیست؛ از این‌رو، حصول صفت غنا برای انسان نیز تنها به عنوان مفعول و با تکیه بر غنای خداوند (فاعل) ممکن است (همان‌جا).

۳. اصطلاح‌شناسی هجویری

رویکرد متفاوت و نظام‌مند هجویری به اصطلاحات و مبانی تصوف، نتیجهٔ نقش محوری همین دو اصل یاد شده است. در بخش‌های بعد تأثیر این اصول گفتمانی در روش‌شناسی هجویری را در چهار محور تعریف اصطلاحات، ارزش‌گذاری، نقد تعاریف گذشته و روایت و تأویل برخی داستان‌واره‌ها و تمثیل‌ها بررسی خواهیم کرد.

۳-۱. تعریف اصطلاحات تصوف

مهم‌ترین بنیان نظری هجویری در شرح و تعریف این اصطلاحات، نخستین اصل روش‌شناختی وی، یعنی محوریت فناست؛ به عبارت دیگر، هجویری بسیاری از اصطلاحات تصوف را با توجه به جهت‌گیری آنها به سوی مفهوم فنا (نه اصطلاح فنا) تعریف می‌کند؛ از این‌رو، می‌توان مهم‌ترین نمود اصل نخست را در تلاش هجویری برای تعریف اصطلاحات دید. در این بخش برای روشن‌شدن چگونگی تأثیر این اصل در اصطلاح‌شناسی هجویری دو اصطلاح رضا و فقر را بررسی می‌کنیم.

۳-۱-۱. رضا

در متون عرفانی تعاریف ارائه شده برای رضا اغلب با اصطلاحاتی چون توکل، قناعت یا زهد در پیوندند. سراج در یک تقسیم‌بندی، اهل رضا را بر سه مرتبه می‌داند: نخست، کسانی که با پرهیز از جزع و زاری در راحت و شدت به حکم خداوند راضی‌اند؛ دوم، آنان که شدت و راحت بر آنها مساوی است؛ چون رضای خدا را برتر می‌دانند؛ سوم، آنان که رضای خداوند را در خلقت خود برتر از رضای خود از خداوند یا خدا از خود می‌دانند (۱۹۶۰: ۸۱). با وجود اشاراتی به ترک اختیار، نکته اصلی در تقسیم‌بندی و تعریف سراج را از رضا در نوع و سطح باور فرد از جایگاه خود و خداوند می‌توان یافت. به عبارت دیگر، وی رضا را مقوله‌ای مربوط به گزینش‌ها و اعمال فرد و در ردیف مواردی چون عبادات و ریاضات ذکر می‌کند؛ به همین دلیل رضا را پایان مقامات می‌داند (همان: ۸۱).^۳

نگاه مستملی بخاری به این اصطلاح را از میان شرح‌های وی بر سخنان مشایخ پیشین می‌توان یافت. در تعاریف وی مواردی چون علم خداوند، تعظیم جلال حق و پرهیز سالک از عصیان، عوامل پیش‌برنده فرد به سوی رضا هستند (۱۳۶۵، ج ۳: ۱۳۰۹-۱۳۱۱). در اینجا نیز نشانه رضا، عمل به وظایف فرد (پرهیز از اضطراب و عصیان در برابر خداوند) دانسته شده است.

ابوطالب مکی نیز رضا را جزو مقامات یقین دانسته و در تعاریف خود، آن را با مفاهیمی چون صبر، قناعت و زهد در امور دنیایی پیوند داده است (۲۰۰۱: ۱۰۱۰-۱۰۱۲)

و در همین زمینه تمثیل‌های صاحب‌خانه (اریاب) و عبد یا حاکم و محکوم را ذکر کرده است (همان: ۱۰۳۹).

با مقایسه این نمونه‌ها با کشف‌المحجوب می‌توان ترک اختیار را بنیان شرح و تفاسیر هجویری از رضا دانست. در تعریف وی رضا با ترک اختیار، اندیشه غیر از دل می‌زداید (هجویری، ۱۳۸۴: ۲۶۹). این نکته، مضمون جمله‌ای است از جنید که تقریباً در تمامی کتاب‌های پیش و پس از هجویری نقل شده است، ولی هجویری با تکیه بر مفهوم فنا، تفسیری متفاوت از ترک اختیار ارائه می‌دهد؛ مثلاً مستملی بخاری این جمله جنید را این‌گونه شرح می‌دهد: «[خداوند] رضا را مقدم بر قضا قرارداد تا خلق بدانند که اضطراب کردن روا نیست و ناراضی بودن به حکم او نشانه منازعت است و بنده در جایگاه منازعت با خداوند نیست. چگونه بنده راضی نباشد، در حالی که او به مصلحت خود در آنچه بر او می‌رسد جاهل است و حق عالم» (۱۳۶۵، ج ۳: ۱۳۰۹). چنان‌که پیشتر گفته شد، تأکید بخاری در شرح ترک اختیار، بر پرهیز از نافرمانی و اعتماد به علم خداست، در حالی که هجویری اینها را تنها جزء معاملات رضا می‌داند: «حقیقت معاملات رضا بسنده‌کاری بنده باشد به علم خداوند» (۱۳۸۴: ۲۶۹). هجویری ترک اختیار را در رضا با ترک تمنا و جهد بنده و تسلیم شدن وی به حکم الهی پیوند می‌زند؛ به همین دلیل در تأیید نظر محاسبی، آن را جزء احوال می‌شمارد؛ بنابراین، با توجه به تلقی خاص هجویری از مقوله احوال، رضا نتیجه مواهب الهی ذکر می‌شود که بنده در آن اختیاری ندارد (همان: ۲۷۲). به همین دلیل می‌توان گفت رضا در نگاه هجویری گذشته از همه مختصات، مفهومی است در ارتباط مشترک با «ترک احتیال و اختیار»، حتی به منظور دستیابی به رضایت از حکم الهی؛ این یعنی فانی شدن صفات بشری و از میان رفتن هستی سالک. در ادامه نیز هجویری در جمع‌بندی مباحث و ارائه نظر خود، رضا را مفهومی می‌داند که رویی در مقامات (در ابتدا) و رویی در احوال (در انتها) دارد و «انقطاع مجاهدت اندر آن است» (همان: ۲۷۶). با توجه به اینکه هجویری صاحب حال را از خود فانی می‌داند (همان: ۲۷۵)، می‌توان به مرکزیت مفهوم فنا در تعریف وی از رضا پی برد.

گفتنی است قشیری تفاوت در مقام یا حال پنداشتن رضا را به اختلاف دیدگاه خراسانیان و عراقیان نسبت می‌دهد (۱۳۸۵: ۲۹۵-۲۹۶)، ولی چنان‌که خواهیم دید هجویری با همین نگاه به تعریف و شرح بسیاری دیگر از اصطلاحات صوفیه نیز پرداخته است. این نکته نشان می‌دهد که در شکل‌گیری گزاره‌های گفتمانی هجویری، نقش مفهوم فنا برجسته‌تر از نقش وابستگی‌های مکتبی و تاریخی است.

۳-۱-۲. فقر

هجویری با همین رویکرد، تعریف فقر را نیز با گذر از معانی ظاهری با فنا مرتبط می‌کند. این در حالی است که در دیگر متون عرفانی، غالباً فقر در ارتباط ضمنی با مفهوم زهد و با تأکید بر مؤلفه‌های ظاهری، همچون دارایی‌ها و خواسته‌های مادی و عزم انسان بر دوری از آنها تعریف شده است (سراج طوسی، ۱۹۶۰: ۷۴-۷۵؛ مستملی بخاری، ۱۳۶۵، ج ۳: ۱۲۴۰-۱۲۴۲). هجویری این وجه از تعریف فقر را تنها به رسم فقر منتسب می‌داند و در مقابل، حقیقت فقر را به طور صریح با مفهوم فنا مرتبط می‌کند (هجویری، ۱۳۸۴: ۳۰). در تعریف هجویری، فقر بیش از آنکه در گرو خواسته‌های مادی باشد، در گرو ترک «اسباب» است. وی معمولاً سبب را از سویی در مقابل علت و از سوی دیگر، به معنای وسائط دریافت و درک پدیدارها به کار می‌برد؛ از همین رو، معنای سبب در پیوند با معنای مکاسب و اثبات هستی انسان قرار می‌گیرد. بنابراین می‌توان دریافت که هجویری غنا را نتیجه تأثیر اسباب و فقر را نتیجه بی‌اثر شدن اسباب می‌داند (همان: ۳۲). وی در جمع‌بندی نظر خود به شکلی آشکارتر بر نقش مولفه مفهومی فنا در تعریف فقر تأکید می‌کند: «و چون امور وی [= درویش] از بند کسب رها شد، نسبت فعل از او منقطع بود. آنگاه آنچه بر وی گذرد، او راه آن چیز باشد، نه راهبر آن؛ پس هیچ چیز را خود نکشد و از خود دفع نکند. همه از آن غیر است، آنچه بر وی نشان کند» (همان: ۴۱). در اینجا ارتباطی معنایی بین فقر، فنا، مواهب و رضا دیده می‌شود، به‌ویژه اینکه پس از این جملات، هجویری باز یکی از مولفه‌های معنایی فنا (تقابل فنای صفت و ذات) را شرح می‌دهد.

در بررسی اصطلاحاتی که موجودیتی تقابلی و دوگانه دارند، پیوند و آمیختگی مفاهیم و اصطلاحاتی چون فنا، فقر، رضا و مواهب تعاریف، آشکارتر است؛ چنان‌که تفاوت میان برخی از آنها بیش از همه، وابسته به جهت‌گیری و نسبت آنها با فنا و مفاهیم وابسته آن است؛ مثلاً بیشتر متون تصوف در تعریف دو اصطلاح «جمع» و «تفرقه»، بر کسب بنده یا لطف حق تأکید می‌کنند. قشیری در یکی از تعاریف خود تفرقه را به مکاسب مربوط می‌داند؛ اموری چون «اقامت عبودیت و آنچه به احوال بشریت سزد» (۱۳۸۵: ۱۰۳). روشن است که در این تعریف، جمع و تفرقه براساس تفاوت میان اعمال از یکدیگر متمایز می‌شوند؛ گویی وی برخی اعمال و حالات را سزاوار انتساب به بشر می‌داند و برخی دیگر را سزاوار انتساب به حق. وی در صفحات بعد با ذکر تعاریف دیگر، اصطلاحاتی همچون «جمع جمع» و «فرق ثانی» را نیز مطرح می‌کند (همان: ۱۰۵). این در حالی است که هجویری هرچند تمایز میان انتساب افعال به خلق و حق را معیار تعریف و تمایز جمع و تفرقه می‌داند، این تمایز را در گرو جایگاه روحی فرد می‌داند، نه نوع افعال؛ به عبارت دیگر، جمع و تفرقه با توجه به افعال و حالات فرد شناخته می‌شوند، با این تفاوت که آن که در تفرقه است، افعال را منتسب به کسب خود می‌داند و آن که آراسته به جمع است، «با وجود افعال خود و امکان مجاهدت، به جمال حق از آفت فعل رسته گردد ... فعلش را جمله اضافت به حق تا از نسبت کسب خود رسته گردد» (هجویری، ۱۳۸۴: ۳۷۵)؛ بنابراین، جمع و تفرقه با توجه به جهت‌گیری فعل به سوی حق یا خلق تعریف می‌شوند. تأکید هجویری بر عباراتی چون «آفت از فعل رسته گردد» (همان)، «مجاهدت را اندر حق هدایت منفی یابد» (همان)، «هستی وی را اندر وی فانی گردانیم و نسبت وی از افعال وی بزدایم» (همان) و «مستغرق و مغلوب» (همان: ۳۷۶) در تعریف و شرح اصطلاح جمع، آشکارا نشان از ابتناء سلبی یا ایجابی جمع و تفرقه بر مؤلفه‌های معنایی فنا دارد.

این نکات، درباره برخی اصطلاحات دوگانه و متقابل همچون غیبت و حضور، وقت و حال، قهر و لطف، نفی و اثبات و ... آشکارترند. کلاباذی غیبت و حضور (شهود) را با توجه به جبهه‌گیری آنها در برابر حظوظ نفسانی و لزوم پرهیز از آنها تعریف کرده است

(کلابادی، ۱۹۹۴: ۸۷). تعریف قشیری نیز با وجود مشابهت‌هایی با تعریف هجویری، به دلیل متنوع بودن و همچنین تقسیم حضور به «حضور به خلق» و «حضور به حق» (قشیری، ۱۳۸۵: ۱۱۱) از بنیان‌های نگاه هجویری فاصله می‌گیرد، اما هجویری در تعریفی مقدماتی، حضور را حضور دل می‌داند «تا حکم غیبی را چون حکم عینی گردد و مراد از غیبت، غیبت دل بود از دون حق تا حدی که از خود غایب شود تا به غیبت خود از خود به خود نظاره نکند.» (۱۳۸۴: ۳۶۸) و در ادامه آنها را در حکم مفهومی واحد می‌خواند: «غیبت از خود حضور به حق آمد و حضور به حق غیبت از خود» (همان: ۳۶۸). نکته تمایزبخشِ روش هجویری، تأکید وی بر تفاوت جهت‌گیری این مفاهیم به سوی حق یا خلق است؛ وی غیبت و حضور را به معنای رستن از خود و حرکت به سوی حق در نظر می‌گیرد، با این تفاوت که غیبت رویی در هستی، خلق و حظوظ نفسانی دارد و حضور رویی در حق؛ به عبارت دیگر، در تعریف و شرح غیبت، بر گذر از مبدأ (خلق/ هستی)، ولی در تعریف و شرح حضور، بر حرکت به سوی غایت و مقصد (حق) تأکید می‌شود.^۴ اهمیت این نکته زمانی آشکارتر می‌شود که مثلاً با دقت در تعریف کلابادی (با وجود شباهت با نگاه هجویری) دریابیم که هر دوی این اصطلاحات با توجه به موضع فرد نسبت به هستی، خلق و حظوظ نفسانی شرح و تعریف شده‌اند. اینکه هجویری در غیبت، «وحشت حجاب» می‌بیند و در حضور «راحت کشف» (همان: ۳۷۱)، نشان دهنده همین تفاوت موضع است. به نظر می‌رسد این‌گونه اصطلاحات در کشف المحجوب تفاوت چندانی با یکدیگر ندارند؛ تنها یکی روی در حجاب مکشوف دارد و یکی روی، در نور و گشایش پیش رو.^۵

همین نکته را درباره اصطلاحات «وقت» و «حال» نیز می‌توان دید. هجویری این دوگانگی موضع و جهت نگاه را این چنین باز می‌نماید: «چنان که پیش از این صاحب وقت، نازل وقت بود و متمکن غفلت، کنون نازل حال باشد و متمکن وقت» (همان: ۵۴۳). در این جا نیز غفلت، مبدأ وقت است (روی در غفلت یا حجاب پیشین دارد)، در حالی که مبدأ حال، وقت است (روی در گشایش پیش رو دارد). با نگاهی به اصطلاحاتی چون قهر و لطف یا انس و هیبت نیز می‌توان همین روش را در تعریف آنها بازشناخت؛ بنابراین، با

وجود تنوع روابط بین اصطلاحات شرح داده شده در کشف‌المحجوب، در نگاهی کل‌نگر، تعریف و شرح تمایز بین آنها، مبتنی بر اصل نخست روش‌شناختی هجویری، یعنی محوریت مفهوم فناست. این نکته به صورت ضمنی یا صریح از بطن تعاریف وی دریافته می‌شود؛ چنان‌که مثلاً خود در بحث از نفی و اثبات، خواننده را به بحث‌های پیشین درباره فقر، صفوت، فنا و بقا ارجاع می‌دهد (همان: ۵۵۵) که نشان از پیوستگی مفهومی این اصطلاحات با محوریت فنا دارد.

۳-۲. نگاه انتقادی به اصطلاح‌شناسی تصوف

افزون بر تعریف مستقیم اصطلاحات، هجویری در بخش‌هایی که با نگاهی انتقادی به اصطلاح‌شناسی تصوف می‌پردازد نیز گوشه‌ای از موضع خود را درباره اصطلاحات بازمی‌نماید. این نگاه انتقادی را در دو شکل می‌توان در کشف‌المحجوب مشاهده کرد: نخست، انتقاد از برخی تعاریف و مواضع؛ دوم، انتقاد از نارسایی اصطلاحات.

۳-۲-۱. انتقاد از تعاریف پیشین

یکی از ویژگی‌های مهم کشف‌المحجوب نقد دیدگاه‌های مختلف درباره اصول، مراحل و مفاهیم تصوف است. اگر با توجه به بنیان‌ها و مؤلفه‌های گفتمانی و روش‌شناختی هجویری به این بخش بنگریم، باید بگوییم توجه به کاستی‌های ذاتی بشر به عنوان دومین اصل روش‌شناختی، در مرکز مباحث وی قرار دارد. با توجه به جهت‌گیری تعاریف وی به سوی مفهوم فنا و مفاهیم وابسته‌ای مانند مواهب و ترک اختیار و کسب، هرگاه سنگینی کفه این مفاهیم موجب نادیده انگاشتن کاستی‌های ذاتی بشر شود، می‌توان شاهد انتقادات هجویری بود. گفتنی است این نکته طی تاریخ اسلام، یکی از مهم‌ترین محورهای اعتراض‌های درونی و بیرونی به سنت تصوف بوده است. آنچه با عنوان «اباحه‌گری» مورد انتقاد معترضان قرار می‌گرفته است، به ترک آداب شریعت بازمی‌گردد. (۱۳۸۰: ۲۹۸-۳۰۰). مواردی همچون بدعت‌گذاری در دین و گرایش به تأویل و باطن‌گرایی، بارها از سوی منتقدان، به‌ویژه متشرعان و فقها، بر صوفیه وارد شده است که نمونه آشکار آن را در انتقادات ابن جوزی می‌توان دید (ابن جوزی، ۱۳۶۸: ۱۳۹-۱۴۳)،

اما آنچه با عناوینی چون «سقوط تکلیف» (زرین کوب، ۱۳۸۱: ۱۶۳) از سوی صوفیانی چون غزالی (۱۳۸۷: ۶۷) و سرآج (۱۹۶۰: ۵۳۱-۵۳۲ و ۵۵۱-۵۵۳) انتقاد می‌شود، ادعایی را نشانه می‌گیرد که انجام دادن عبادات و تکالیف دینی را از انسان و اصل و فانی رفع می‌کند.

هجویری نیز با استفاده از دو اصل روش‌شناختی خود، به‌ویژه با تأکید بر اصل دوم، از برخی شرح و تفسیرها انتقاد می‌کند. وی در بحث از جمع و تفرقه، پس از اینکه تعریف این دو اصطلاح را با توجه به مفهوم فنای سالک به بحث می‌گذارد، به آنانی اشاره می‌کند که «اظهار جمع را نفی تفرقه» می‌دانند (۱۳۸۴: ۳۷۷). در واقع هجویری که با محوریت فنا و نفی کسب و اختیار فرد، جمع (و تفرقه به‌عنوان اصطلاح مقابل آن) را تعریف کرده بود، اندیشه‌ای را نقد می‌کند که در پی طرد یکی از وجوه (جهت‌گیری به سوی خلق) است. واکنش هجویری معطوف به توجه دادن به وجود بشری در برابر حق است؛ یعنی جانب‌داری از فنا به هیچ وجه نباید به فراموشی و طرد حوزه محدودیت‌ها و ویژگی‌های ذاتی انسان بینجامد: «تا امکان معاملات و توانایی کسب بود و مجاهدت بود هرگز آن از بنده ساقط نگردد؛ از آنچه جمع از تفرقه جدا نیست، ... و آن را که نفی مشرب اعمال، نفی عین عمل نماید، بر غلطی عظیم باشد» (همان: ۳۷۷). هرچند این نگاه می‌تواند نشانگر تقابل اباحه‌گری و تکلیف‌گرایی نیز باشد، آشکار است که هجویری با انگیزه‌ای دیگر یعنی از زاویه مبتنی بر دو اصل حاکم بر اندیشه وی آن را بیان کرده است.

پیشتر در بحث از تعریف اصطلاحات متقابل، این نکته را شرح دادیم که در اندیشه هجویری این مفاهیم رویی نیز در وجود و هستی دارند. در بخش حاضر نیز می‌توان دید که همین دوگانگی موضع و نظرگاه، مهم‌ترین شیوه انتقادی هجویری را از تعاریف و مواضع دیگران شکل می‌دهد. وی در بحث از دو اصطلاح فنا و بقا، یک‌بار دیگر اصل دوم روش‌شناختی را طرح می‌کند و در انتقاد از نصاری و برخی مذاهب هندی، با تأکید بر ردّ فنای کلیت و یادآوری تمایز روشن و انکارناپذیر «محدث» و «قدیم» (خلق و حق)، فنا و بقا را نیز جزو صفات بشری می‌داند که با بقای حق متمایز است (همان: ۳۶۲-۳۶۴).

در تمامی این نمونه‌ها، افزون بر موضع انتقادی هجویری، پیوند معنای مؤلفه‌های اصلی مفاهیمی چون فقر و جمع و تفرقه با فنا را نیز می‌توان دید.

۳-۲-۲. نقد کارآیی اصطلاحات تصوف

سطح دیگری از برخورد انتقادی هجویری، انتقاد ضمنی یا صریح وی از نظام اصطلاح‌پردازی در سنت تصوف و میزان کارآیی این اصطلاحات است. پیش و پس از هجویری بارها از بیان ناپذیری تجارب عرفانی و ناکارآمدی اصطلاحات و تعابیر عرفانی سخن گفته شده است (فولادی، ۱۳۸۹: ۷۲-۷۷)، ولی نگاه هجویری به این موضوع نیز نگاهی متفاوت و برآمده از دو اصل بنیادین اندیشه وی، به‌ویژه اصل نخست است. هجویری پس از اینکه هر یک از مفاهیم و اصطلاحات تصوف را با مفهوم فنا مرتبط می‌کند، به بیان ناکارآمدی اسامی و الفاظ در شرح مقامات و احوال و مراحل سلوک می‌پردازد؛ چنان‌که گویی ناکارآمدی این اصطلاحات، نتیجه پیوند آنان با مفهوم فناست؛ مثلاً در شرح اصطلاح «ایثار»، پس از ذکر دیدگاه‌های مختلف، بر این نکته پای می‌فشارد که رهایی سالک از منیت خود موجب می‌شود ایثار و اختیار و دوئی و تفرقه از میان برود. وی در این عبارت متوجه وجهی از ایثار است که روی در حق (فنا) ترک اختیار و کسب دارد، نه ایثاری که روی در خلق (هستی/ اختیار و کسب) دارد؛ بنابراین، هجویری ابتدا ایثار را به مفهوم فنا و ترک اسباب و اختیار پیوند می‌زند و سپس توجه مخاطب را به ناکارآمدی اصطلاحات در مرحله فنا جلب می‌کند. این ناکارآمدی نتیجه برجسته شدن تفرقه و دوئی و کسب و اختیار است، در حالی که ایثار روی در نفی تمامی این موارد دارد:

«اما ایثار و اختیار جمله اندر رؤیت تفرقه باشد و اندر عین جمع ایثار که ترک نصیب است، خود اصل نصیب بود و تا روش طالب متعلق به کسب وی بود، همه هلاک وی بود و چون جذب حق ولایت خود ظاهر کرد، احوال وی جمله برهم بشولید، وی را عبارت نماند و روزگارش را اسم نه، تا کی وی را نامی نهد و یا از وی عبارتی کند» (هجویری، ۱۳۸۴: ۲۹۴).

همین نگاه غایت‌نگر و معطوف به فنا درباره «صحو» و «سکر» نیز موجب شده است هجویری با این اصطلاحات برخوردی منتقدانه داشته باشد. وی پس از بیان انواع و حالات مختلف صحو و سکر، این اصطلاحات را در جنب سلطان حقیقت بی اعتبار و تمایز آنها را فاقد مشروعیت می‌خواند (همان: ۲۸۴). این موضع‌گیری، به‌ویژه درباره

اصطلاحاتی آشکارتر است که به شکل تقابلی و در نتیجه دو جهت‌گیری متفاوت نسبت به خلق و حق شکل می‌گیرند؛ اشاره به ناکارآمدی اصطلاحات غیبت و حضور (همان: ۳۷۱) از این نمونه‌هاست.

پس هجویری در تعریف اصطلاحات تصوف همان موضع دوگانه‌ای را اختیار کرده که در بطن این اصطلاحات نیز یافتنی است. وی از سویی به تعریف و بحث درباره آنها می‌پردازد و از سوی دیگر، در نگاهی انتقادی، کارآیی و اعتبار آنها را صریحاً نفی می‌کند. توجه به این نکته ضروری است که انگیزه هجویری در رد اعتبار این اصطلاحات، نگاه و جهت‌گیری وی به سوی فناست؛ چنان‌که خود در شرح مذهب خرازیه، فنا و بقا را موجب محو اعتبار این اصطلاحات و مفاهیم در آنها خوانده است (همان: ۳۶۲).

قوت اصل فنا در محو اعتبار اصطلاحات و نقد آنها به حدی است که حتی خود اصطلاحات فنا و بقا و تمایز بین آنها را نیز که باز مبتنی بر جهت‌گیری دوگانه خلق و حق است، محو می‌کند: «باز اگر کسی عبارت از فنا کند که «بقا را بدو تعلق نباشد»، روا بود و اگر از بقا که «فنا را بدو تعلق نه» هم روا بود...» (همان: ۳۶۴)؛ بنابراین، می‌توان گفت این اصطلاحات نیز همچون معنای آنها رویی در هستی و وجود دارند و رویی در نیستی و فنا.

۳-۳. داوری و ارزش‌گذاری

بخش دیگری از فرآیند تعریف و شرح اصطلاحات در کشف‌المحجوب مربوط به مقایسه تعاریف مختلف و داوری بین آنهاست. هجویری در داوری بین تعاریف گوناگون معمولاً راه میانه را برمی‌گزیند (عظیمی یان‌چشمه و عابدی، ۱۳۹۳: ۴۱). این نکته را تا حدی از مباحث بخش پیشین و رویکرد هجویری در جمع میان اصطلاحات دوگانه و متقابل می‌توان دریافت. وی برای داوری درباره تعاریف در درجه نخست، جانب تعاریف و رویکردهایی را می‌گیرد که به مفاهیم وابسته به فنا نزدیک‌تر باشند؛ مثلاً در بحث از مجاهده، با اشاره به اختلاف بین دو گروه که یکی مجاهده را علت مشاهده و دیگری سبب مشاهده می‌داند، خود با روشی که در بخش پیشین (بی اعتباری اصطلاحات) از آن یاد شد، ابتدا موضعی میانه می‌گیرد: «این خلاف اندر عبارت است، بدون معنی»

(هجویری، ۱۳۸۴: ۳۰۵-۳۰۶)، ولی پس از آن، عنایت حق و مشاهده را مقدم بر مجاهده ذکر می‌کند (همان: ۳۰۶). ملاک این داوری نزدیک بودن گزینه هجویری به مفاهیم وابسته به فناست: ترک اختیار و اسباب.

هجویری در داوری بین «وقت» و «حال» نیز اگرچه وقت را همچون حال نتیجه واردی از سوی حق می‌داند، آن دو را در دو مرتبه والاتر و فروتر دسته‌بندی می‌کند (همان: ۵۴۳-۵۴۴). معیار این دسته‌بندی و قضاوت نیز میزان نزدیکی بیشتر یکی از آنها به مفهوم فناست؛ چنان‌که در آن، فرد به دلیل استغراق و بی‌خودی، نعمت و بلا را یکسان می‌پندارد.

تکیه داوری‌های هجویری گاه از اصل نخست به اصل دوم، یعنی توجه به کاستی‌ها و اثبات هستی بشری منتقل می‌شود. در مواقعی که اختلاف بین دو تعریف مختلف، خطر فراموشی محدودیت‌های ذاتی بشر را در پی داشته باشد، هجویری از تعریفی جانب‌داری می‌کند که تقویت این وجه را در پی دارد. به عنوان مهم‌ترین نمونه این بخش می‌توان از داوری هجویری بین دو اصطلاح صحو و سکر یاد کرد. با اینکه به نظر می‌رسد سکر به دلیل جهت‌گیری به سوی فنا و نیستی و محو اختیار و کسب، در نگاه هجویری برتر از صحو باشد، وی پس از بیان دیدگاه‌های مختلف از صحو جانب‌داری می‌کند: «کمال حال صاحب سکر، صحو باشد و کمترین درجه اندر صحو، رؤیت بازماندگی بشریت بود. پس صحو که آفت نماید، بهتر از سکری که عین آن آفت بود» (همان: ۲۸۲).

گفتنی است در پژوهش‌های پیشین این نکته به تفاوت‌های سنت عرفانی خراسان (اهل سکر) و عراق (اهل صحو) گره خورده (میرباقری فرد و رضایی، ۱۳۸۹: ۳۴۰) و بر همین اساس، صحو در کشف‌المحجوب هم‌سو با همان مفهوم «مورد نظر و علاقه جنید و دیگر بغدادیان» (همان: ۳۵۵) مرتبه‌ای بالاتر از سکر و نشانه بقا دانسته شده است، ولی با دقت در توضیحات هجویری و مطالب مقاله حاضر می‌توان دریافت که انگیزه وی از جانب‌داری از صحو، نه موضوعی تاریخی و مکتبی و نه هم‌سو با ایجاد تمایز بین سه مرحله صحو و سکر و صحو بعد از سکر است، بلکه انگیزه وی تأکید بر اثبات بشریت فرد و تمایز وی از حق (حتی در حالت سکر) است؛ بنابراین، این داوری هجویری هرچند

ظاهری هم‌سو با داوری‌های مشابه در این زمینه دارد، بیش از همه بر اصول دوگانه روش‌شناختی و گفتمانی وی مبتنی است.

این موضوع را در بحث از تقدم «مجاهده» و «مشاهده» نیز از سوی هجویری می‌توان دید. چنان‌که پیشتر گفته شد، وی پس از جانب‌داری از تقدم مشاهده، بر ضرورت وجود مجاهده پای می‌فشارد. هجویری با تمایز نهادن بین دو مفهوم «سبب» و «علت»، دیدگاهی میانه اختیار می‌کند. وی در همان حال که مشاهده را مقدم بر مجاهده می‌داند (سلب اختیار؛ نفی اکتساب؛ فنا)، مجاهده را نیز از انسان نفی نمی‌کند (ضرورت اثبات بشریت و محدودیت‌ها و نیازهای آن)، ولی آن را سبب مشاهده می‌داند (حرکتی میان اصل اول و دوم) نه علت آن (همان: ۳۰۷). در مبحث «جمع» و «تفرقه» نیز اولاً معیار تقسیم جمع به دو گونه جمع سلامت و جمع تکسیر (همان: ۳۷۹) مبتنی بر اصول دوگانه مورد نظر مقاله حاضر است و ثانیاً، جانب‌داری وی از جمع سلامت، نتیجه تکیه بر اصل دوم است.

۳-۴. تمثیل‌ها و داستان‌واره‌ها

در کشف‌المحجوب نیز همچون بسیاری از دیگر متون تصوف، برای تفهیم بهتر مطالب و تعاریف، از انواع مختلف حکایات و تمثیل‌ها استفاده شده است. دسته‌ای از این حکایات که روایت‌گری و تأویل آنها مبتنی بر نخستین اصل روش‌شناختی هجویری است به تمثیل‌های ساختگی یا داستان‌های پیامبران اختصاص دارد. شکل‌گیری و تأویل تمثیل‌هایی همچون آهن و آتش (هجویری، ۱۳۸۴: ۳۶۴)، رود و دریا و سیاح (همان: ۵۴۶)، شراب (همان: ۲۸۳) و عشق و محبت (همان: ۲۷۳)، آشکارا بر محوریت فنا و ترک اختیار است:

«آب تا اندر رود باشد روان بود، چون به دریا رسید قرارگیرد و چون قرارگرفت، طعم بگرداند. تا هر که را آب باید به وی میل نکند، به صحبت وی کسی میل کند که ورا جواهر باید؛ تا ترک جان بگوید و مثقلة طلب برپای بندد و نگونسار بدان دریا فرو شود. یا جواهر عزیز مکنون به دست آرد یا جان در طلب آن به شست فنا دهد» (همان: ۵۴۶).

این گونه تمثیل‌ها را می‌توان نشانه‌هایی دانست دال بر حضور هرچند کم‌رنگ ادبیات غنایی در کشف‌المحجوب؛ به عبارت دیگر، اصل نخست هجویری در لباس تمثیل‌ها و با غلبه وجه ادبی، به حضور نشانه‌هایی از گفتمان غنایی در این متن صوفیانه می‌انجامد.

تعدادی دیگر از نمونه‌ها به بخش‌هایی از داستان پیامبران مربوط می‌شوند که با تأویل‌های هجویری همراه شده‌اند. بیشتر این نمونه‌ها از مقایسه پیامبر اسلام با یکی دیگر از پیامبران (معمولاً موسی) شکل می‌گیرند و همان روش حاکم بر تعاریف اصطلاحات متقابل و نظام داوری و ارزش‌گذاری هجویری در این داستان‌واره‌ها نیز اجرا می‌شود؛ مثلاً مقایسه بخش‌هایی از داستان حضور موسی (ع) در طور با داستان معراج پیامبر اسلام برای اثبات و توضیح و شرح مفاهیم مختلف به کار گرفته شده‌اند. در تمامی این نمونه‌ها تقابل اصلی بین جهت‌گیری فرد به سوی خلق (اختیار و اکتساب و هستی) و حق (ترک اختیار و اکتساب، فنا) است. هجویری با تمایل به جهت‌گیری دوم، پیامبر اسلام را به عنوان نمادی برای این جهت‌گیری برمی‌گزیند. نمونه این تقابل را در شرح دو اصطلاح «تلوین» و «تمکین» می‌توان دید: «موسی - صلوات الله علیه - متلون بود، حق تعالی یک نظر به طور تجلی کرد، هوش از وی بشد... و رسول - صلی الله علیه - متمکن بود، از مکه به قاب قوسین در عین تجلی بود از حال بنگشت و تغیر نیاورد. و این درجت اعلی بود» (همان: ۵۴۶). معراج پیامبر اسلام در تقابل با داستان ابراهیم (ع) نیز همین نتیجه را برای شرح اصطلاحاتی دیگر در پی دارد. هجویری برای شرح دو اصطلاح «محاضره» و «مکاشفه» با تأکید بر تقابل بین هستی و فنا یا اختیار و ترک اختیار (اصل اول)، بخشی از داستان این دو پیامبر را چنین مقایسه و تأویل می‌کند: «چون خلیل - صلوات الله علیه - اندر ملکوت آسمان‌ها نگاه کرد ... دلش بدان حاضر شد. به رؤیت فعل طالب فاعل گشت؛ تا حضور وی فعل را دلیل فاعل گردانید ... و حبیب را چون به ملکوت بردند، چشم از رؤیت کل فرا کرد. فعل ندید و حق ندید و خود را ندید تا به فاعل مکاشف شد» (همان: ۵۴۷).

آنچه پیش‌تر درباره پیوند معنایی مفاهیم هم‌بسته فنا در نگاه هجویری گفته شد، می‌توان از این تمثیل‌ها نیز دریافت. هجویری تمثیل‌هایی با مضامین و خط داستانی

مشابه و گاه یکسان را برای شرح مفاهیم و اصطلاحات مختلف به کار می‌برد. از آنجا که مهم‌ترین محور تعاریف هجویری اصل نخست روش‌شناختی اوست، این تمثیل‌ها نیز قابلیت دارند از اصطلاحی به اصطلاح دیگر انتقال یابند؛ مثلاً بخشی از داستان پیامبر اسلام (ص) دوبار با داستانی از حضرت داوود (ع) مقایسه شده است؛ یک بار با هدف شرح دو اصطلاح سکر و صحو (همان: ۲۸۰) و بار دیگر برای شرح اصطلاحات جمع و تفرقه (همان: ۳۷۶). در بقیه موارد نیز می‌توان کاربرد داستان معراج پیامبر اسلام را در شرح اصطلاحات مختلف تصوف که هم‌بسته فنا هستند، مشاهده کرد.

۴. نتیجه

سنت عرفان اسلامی طی حیات خود شاهد تلاش‌های فراوانی برای تدوین و تفسیر اصول و مبانی تصوف و عرفان بوده است. در این میان، کشف‌المحجوب هجویری به دلایلی از جمله تلاش برای مقایسه، نقد و تفسیر اصطلاحات و اصول تصوف جایگاهی ویژه دارد. این تلاش موجب شده است تا خواننده با برخورد روشمند هجویری برای تعریف و تفسیر اصطلاحات روبرو باشد. با دقت در گفته‌های وی می‌توان دو اصل بنیادین را در شرح و تفسیر مبانی تصوف یافت: نخست، محوریت مفهوم فنا و نیستی و دوم توجه به محدودیت‌های ذاتی بشر و فاصله رفع ناشدنی میان حق و خلق. این دو اصل روش‌شناختی مبنای تعاریف، داوری‌ها و شرح‌های هجویری از اصطلاحات تصوف محسوب می‌شوند. وی در تعریف مستقیم اصطلاحات، بیش از همه بر اصل نخست تکیه می‌کند، در حالی که در نگاه انتقادی خود هنگام بحث از مشروعیت این اصطلاحات بر اصل نخست و در نقد تعاریف دیگران، بیش از همه بر اصل دوم تکیه دارد. هجویری در داوری و ارزش‌گذاری میان اصطلاحات نیز به فراخور بحث، بر یکی از دو اصل تکیه می‌کند. نقش بنیادین این اصول روش‌شناختی را نه تنها در تعاریف و تفاسیر، بلکه در تأویل تمثیل‌ها و داستان‌واره‌ها نیز می‌توان دید. گفتنی است دو اصل یاد شده را در دیگر متون عرفانی نیز می‌توان یافت، ولی چنان‌که نشان داده شد، این دو در کشف‌المحجوب به عنوان اصول سازنده نظام فکری و تحلیلی هجویری عمل می‌کنند.

ابتناء نگاه هجویری بر این دو اصل، پیوندی ناگسستنی میان اصطلاحات تصوف را در کشف‌المحجوب پدید آورده است؛ چنان‌که تعریف هر اصطلاح ناخواسته پای دیگر اصطلاحات را نیز به میان باز می‌کند. در حالی که در بسیاری از متون مشابه می‌توان شاهد غلبه استناد در شرح مبانی تصوف بود، کم‌رنگ شدن این عامل را در کشف‌المحجوب باید نتیجه شیوه نظام‌مند هجویری در برخورد با این مبانی و اصطلاحات دانست. می‌توان گفت جایگاه ویژه هجویری در تصوف، بیش از آنکه در گرو مکاتب و نحله‌های تاریخی و اعتقادی باشد، در گرو روش‌شناسی وی در تفسیر تصوف است.

پی‌نوشت

- ۱- گفتنی است این فراگیری مفهومی، با آنچه در مقاله «بررسی و تحلیل و نقد اصطلاحات صوفیه در کشف‌المحجوب» رابطه قیاسی پوشایی نامیده شده است، تفاوت دارد. این رابطه در مقاله یاد شده درباره اصطلاحاتی چون مقام و حال به کار رفته است که دیگر اصطلاحات تصوف در مقام تعریف، زیر اصطلاح آنها هستند.
- ۲- همین فراگیری نیز تفاوت‌های آن را با اصطلاحاتی چون بقا نادیده می‌گیرد.
- ۳- سراج طوسی مقامات را مربوط به «مجاهدات و عبادات و ریاضات» (۱۹۶۰: ۶۶) و احوال را مربوط به اموری چون «مراقبه و قرب و خوف و رجا و یقین» می‌داند (همان‌جا). از توضیحات وی برمی‌آید که تقابل مقام و حال متناظر با تقابل بین امور جسمی و امور مربوط به دل است.
- ۴- شاید از همین روست که هجویری خود در ابتدا تصریح می‌کند که «این عبارتهایی است که پردازش آن چون عکس بود اندر عین معنی مقصود، آنگاه متضاد نماید» (۱۳۸۴: ۳۶۸).
- ۵- اشاره انصاری به رابطه «قیاسی متضاد» را تا حدی می‌توان مربوط به همین بحث دانست؛ با این تفاوت که انصاری محور معنایی مشترک را در چنین اصطلاحاتی نوع این اصطلاحات دانسته است (مثلاً حال در مورد قبض و بسط) (انصاری، ۱۳۸۹: ۸۹)، در حالی که در مقاله حاضر از مفهوم فنا به‌عنوان فصل مشترک و از جهت‌گیری دوگانه این اصطلاحات، به‌عنوان عامل ایجادکننده تقابل یاد شده است.
- ۶- اشاره انصاری را به رابطه تفضیلی می‌توان به همین داوری‌ها مربوط دانست (انصاری، ۱۳۸۹: ۹۹).

منابع

- ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی (۱۳۶۸)، *تلبیس ابلیس*، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو، تهران، نشر دانشگاهی.
- ابوطالب مکی، محمد بن علی (۲۰۰۱)، *قوت القلوب: فی معامله‌المحسوب و وصف طریق‌المريد الی مقام‌التوحید*، حقه و قدم له و علق حواشیه محمود ابراهیم محمد الرضوانی، قاهره، دارالتراث.
- انصاری، شهره (۱۳۸۹)، «بررسی و تحلیل و نقد اصطلاحات صوفیه در کشف‌المحجوب هجویری»، *کاوش‌نامه*، سال ۱۱، ش ۲۰، ۸۷-۱۱۶.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۱)، *ارزش میراث صوفیه*، تهران، امیرکبیر.
- سراج طوسی، ابی نصر (۱۹۶۰)، *اللمع فی التصوف*، حقه و قدم له و خرج احادیثه عبدالحلیم محمود و طه عبدالباقی سرور، مصر، دارالکتب الحدیثه.
- عظیمی یان چشمه، الهه و محمود عابدی (۱۳۹۳)، «تحلیل معناشناسیک و ریخت‌شناسیک جدل‌گونه‌های هجویری»، *پژوهش‌های ادب عرفانی*، شماره ۲۶، ۱۹-۵۸.
- غزالی، محمد بن محمد (۱۳۸۷)، *کیمیای سعادت*، جلد ۱، به کوشش حسین خدیو جم، تهران، علمی-فرهنگی.
- فولادی، علیرضا (۱۳۸۹)، *زبان عرفان*، تهران، سخن و فراگفت.
- قشیری، عبدالکریم بن هوازن (۱۳۸۵)، *رساله قشیریه*، ترجمه ابوعلی حسن بن احمد عثمانی، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، تهران، علمی-فرهنگی.
- کلاباذی، ابوبکر محمد بن اسحاق (۱۹۹۴)، *التعرف لمذهب اهل التصوف*، تصحیح و اهتمام ارثرجون اربری، قاهره، مکتبه الخانجی.
- مستملی بخاری، ابوابراهیم اسماعیل بن محمد (۱۳۶۵)، *شرح التعرف لمذهب التصوف*، جلد ۳، مقدمه، تصحیح و تحشیه محمد روشن، تهران، اساطیر.
- میرباقری فرد، سید علی‌اصغر و مهدی رضایی (۱۳۸۹)، «جایگاه صحو و سکر در مکتب عرفانی بغداد و خراسان»، *ادب و زبان*، شماره ۲۸، ۳۳۹-۳۵۹.
- هجویری، علی بن عثمان (۱۳۸۴)، *کشف‌المحجوب*، مقدمه و تصحیح و تعلیقات محمود عابدی، تهران، سروش.
- یوسف پور، محمدکاظم (۱۳۸۰)، *نقد صوفی: بررسی انتقادی تاریخ تصوف با تکیه بر اقوال صوفیان تا قرن هفتم هجری*، تهران، روزنه.